

## شخصیت‌های رمان‌های وولف

### هودسون استرود\*. ترجمه سعید عباسی

۱۱۵ همانطور که در اکثر رمان‌های او پیداست، بهترین قسمت میان پرده‌ها در بین خطوط قرار دارد. در حرکت زیاد مفاهیم فرعی، و بهترین قسمت نمایش، قسمتی که شخص واقعاً به آن اهمیت می‌دهد، در بین پرده‌ها اتفاق می‌افتد و درست قبل از اینکه نمایش و مراسم مجلل آغاز گردد و درست بعد از اینکه پایان می‌یابد. این تنها یک نکتهٔ موضعی است، مرکز چرخ، گیره‌ای که به آن روبان‌های روشن و ریسمان‌های تیره ادراک حساس مؤلف آویزان می‌گردد و دانش و معرفت را روشن می‌سازد. نبوغ خاص او در صنایع بدیع وی، در سرخوشی وی در استعاره، در وزن و آهنگ، در وابسته‌سازی هیجان‌انگیز، در قدرت جذب او و تقطیر اوست. او گل‌های عجیب را در عرفان خصوصی نیمه روشن خود به موازات انواع متداول رشد یافته بر روی زمین جمع‌آوری کرده و از عصارهٔ آنان ذات جدیدی بوجود می‌آورد. جالب‌ترین شخصیت‌های وی در فضایی از درک مستقیم و بصیرت حرکت می‌کنند. با نیم‌نگاهی، آنان توجه به اشخاص فانی دارند و شکست‌های پنهان‌شان را می‌شناسند. آنها اهمیت کمتری به سنگ ساخته شدهٔ محسوس

می دهند، در مقایسه با ناوگان افکار و آرزوهای سریع، در ده رمان، خانم وولف پرده ها را یکی بعد از دیگری بالا می زند تا آشکار کند که از معنای اسرارآمیز زندگی چه دریافته است. زمانی که کسی یکی از کتابهای او را تمام می کند شخصیت های آن را به یاد نمی آورد بلکه تجلی روحانی آنها را به یاد دارد که در واقع ظهور و شکل برنگری ویرجینیا وولف است. علاقه خاص او در سطح نبود بلکه در انگیزه های اسرارآمیز و گریزهایی بود که به چشم نمی آیند. هیچ رمان نویس انگلیسی تا به حال بیشتر از ویرجینیا وولف پاساژهای خیره کننده جامه سرایی و شاعرانه نوشته است. همانند شاعران بزرگ، شکسپیر، دون، شلی، بلیک. خانم وولف قادر بود غیرقابل بیان را بیان کند و این در کتاب هایش برای کسانی که گوش های خود را به شنیدن ملودیه های ناشنیده کوک کرده اند وجود دارد، حتی اگر نتوانند آن را در هیچ زبانی دوباره بیان کنند بجز زبان صریح و دقیق خانم وولف. او هم زنی با دانش عمیق و هوش ذاتی است و هم حساس ترین رمان نویس بی پروای انگلیسی. در عین حال خمیرمایه میل به طنز در ساخت و بذله گویی او همسان با نوعی خجالت و از روی عنادی است که در شخصیت پرنس هاملت وجود دارد. با عدول کردن از سنت های کلاسیک او مبدل به یک تجربه گرای جسور شد. او به هستی به عنوان محل پریچ و خمی از تناقض ها می نگریست اما خود مداماً با زیبایی ناپایدار جهان بالا رفت و نوشت. یکی از پاساژهای او در میان پرده ها به نظر می رسد که صورت خارجی به گرایش اندیشه می دهد، باروش نثر و با تمام هنر ویرجینیا وولف: «و اینک خورشید آمد، وجد و شغف بی پایان خوشی با درآغوش کشیدن همه گلها و بدلهای». بعد با احساس ترحم و دلسوزی عقب نشسته و صورتش را می پوشاند آنچنانکه از نگریستن به رنجهای انسان احتراز کند.

#### مالکولم کاولی، ویراستار ثابت New Republic از ۱۹۲۹ تا ۱۹۴۴

قبل از جنگ، مسافران آمریکایی در انگلستان احساس می کردند که قدم می زنند. یا در صندلی راحت قطار نشسته اند و از کنار ویتترین مرتب یک موزه می گذرند. این قطارها که همیشه سر وقت حرکت می کردند، به وضوح قطارهای اسباب بازی بودند که توسط شماری از میلیونرهای بازنشسته ساخته و نگهداری می شد. این زمین ها با قطعات کوچک علف سبز کهنه شده، پوشیده شده بودند، هیچ سبزه ای هرگز آنقدر فارغ از علف هرزه نبوده است. سدهای خاکی که این زمین ها را احاطه کرده بود - و آنها را از اینکه با

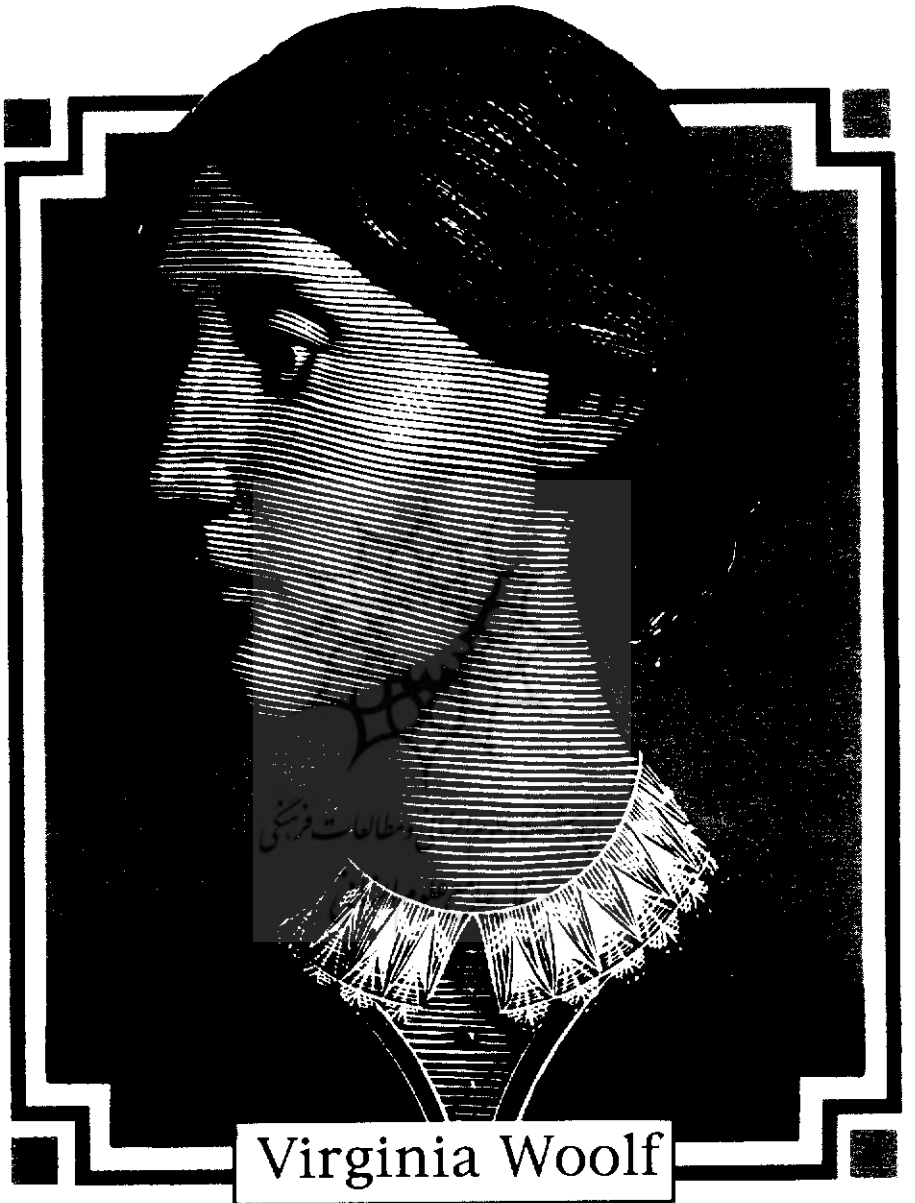
ماشین آلات رویشان کار شود حفاظت می کرد. به عنوان یادگار زمان ساکسون ها نگهداری می شدند و گل های وحشی که بر روی سدها رشد کرده بودند با دست های همان وارسته ای که کلبه ها را کاه اندود کرده بود یا غبار نرمی را بر روی خط افق نقاشی کرده بود، کاشته شده بودند. حتی مردم گاهی به شکل موم به نظر می آمدند ملبس به لباسهای معتبر و طبقه بندی شده بودند مثل کشاورز شبگرد یا میوه فروش دوره گر. نظارت عمومی در این کشور به وسیله کمیته فرعی سیاسی برای حراست از قدمت بریتانیا انجام می پذیرفت، کسی آن ها را به عنوان مردانی مهربان با چترهای برافراشته شان برای جلوگیری از باران نرم که روی پله های موزه بریتانیا بود، تصویر می کرد. پیرترین آنها می گفت «من نباید هیچ شیشه ای را بشکنم» و دیگری می گفت «ما هیچ وهم و خیالی را نباید از بین ببریم» حتی اگر کبوترها نجوا کنند «صلح در زمان ما». این انگلستان زیر ذره بین، انگلستانی که مردم با تعلیم و تربیتش گهگاه خیلی هم مطمئن نیستند آیا خودشان هستند و یا تصویری از خانواده خود، موضوع آخرین رمان ویرجینیا وولف است. صحنه محلی سالن Pointz است خارج از یک دهکده (در انگلستان) و زمان آن یک روز تابستانی در سال ۱۹۳۹ است. پلات آن - البته در میان پرده ها هیچ پلاتی وجود ندارد - صریح صحبت می کند اما عمل مربوط است به مراسمی مجلل که به نفع کلیسای آن منطقه داده شده است. آن مراسم مربوط است به تاریخ انگلستان از زمانهای بسیار دور. نگارش درخشانی که ادامه می یابد و به واسطه سبک، خود مخاطبان را با هم در دست دارد. زمانی که پایان می پذیرد، بینندگان و هنریشه ها پراکنده شده و به سمت خانه هایشان می روند، روزنامه های آنان و نزاع هایشان که برای آنها «پرده بالا می رود». یک روز تابستانی گذشت و خیلی چیزها آشکار شد اما هیچ چیزی تغییر نکرد. غالباً اشاره می شود که روش خانم وولف شباهت کمی با روش رمان های معمول دارد. کشمکش در کتابهای او وجود ندارد. همچنین حس درام و منطق و یا مشکلات ازدواج یا در بستر مرگ افتادن در آثار وی یافت نمی شود. حتی در داستان به معنای معمول لغت وجود ندارد. خانم وولف قلباً به داستان اعتقادی نداشت. او به خودش به عنوان یک موجود در جهان فکر می کرد جایی که چیزی اتفاق نمی افتاد یا حداقل چیز مهمی اتفاق نمی افتاد، هیچ چیز واقعی نبود. واقعیت خارج از این دنیا در قلب انسان وجود داشت و روش ادبی وی براساس این فلسفه، به وضوح راجع به موقعیت صحبت کردن نبود بلکه ارائه سایه هایی بود که آن موقعیت می توانست در ذهن هر شخصی مطرح شود.

زمانی که آخرین سایه‌ها از وسط پرده حرکت می‌کردند و زمانی که خواننده، نظر به چیزی بی حرکت در پشت آنها می‌اندازد. «آرامش، این آسایش، این جاودانگی». خانم وولف چیز دیگری برای گفتن دارد. داستان او بدون آنکه شروع شده باشد تمام شد. این روش بیشتر شعر غزل گونه‌ای است تا افسانه و فکر می‌کنم که ویلیام تروی اولین کسی بود که متوجه این موضوع شد. و میان پرده‌ها غزل گونه‌ترین قسمت کتاب‌های اوست نه تنها در احساس بلکه در شیوه. این مراسم مجلل تاریخی عمدتاً در قالب شعر نوشته شده است، شخصیت‌های آن در تفکرات خصوصی خود همیشه ناگهان به شعر روی می‌آورند، حتی پاساژهای قصه دارای فزونی احساس و آزادی با انضباط در استفاده از لغات است که با نثر پیوند نمی‌یابد. علاوه بر این خانم وولف از سمبل‌های بسیاری مانند Yeats در اثر آخر خود استفاده کرده. اولین صفحه کتاب جلسه‌ای است برای بحث راجع به یک چاه فاضلاب جدید برای روستا. هیچ کس قادر به چشم‌پوشی از معنای آن نیست. و جشنی که به جهت خرید سیستم روشنایی برای کلیسا برگزار شده، بوسیله خود روستائیان تصویب می‌گردد و اشاره‌ای به جامعه زندگی انگلیسی دارد، ملکه الیزابت باید مثل خانم کلارک تنباکو فروش بوده باشد. یک ساده روستایی در میان صحنه سرگردان است و نقش کسی را بازی نمی‌کند الا خودش. در آخرین تابلو با عنوان «زمان حاضر ما»، شخصیت‌ها آئینه‌هایی به صحنه می‌آورند و آنها را بالا و به سمت مخاطبان می‌گیرند، در این حال صدایی از میان بلندگو فریاد می‌زند که آنها هیچ چیز نیستند الا «قراضه، پس مانده و خرده‌ریز». راجع به جنگ آینده ندرتاً صحبت شده است. زمانی که یک دوجین هوایما با آرایش نظامی بر فراز سر ما به پرواز درمی‌آیند، قهرمان زن به فکر فرومی‌رود. او نمی‌داند چرا. راجع به داستانی در روزنامه که اخیراً خوانده بود و دختری که بوسیله سربازان مورد تجاوز قرار گرفته بود. در این حال روح جنگ در تمام رمان احساس می‌شود و شخص احساس می‌کند که هر لحظه

نبوغ خاص او در صنایع بدیع وی، در سرخوشی وی در استعاره، در وزن و آهنگ، در وابسته سازی هیجان انگیز، در قدرت جذب او و تقطیر اوست.

بمب‌ها به فاب‌های موزه برخورد خواهند کرد. کارخانه‌ها در خرابه‌های روستاها سربالا خواهند آورد، چمنزارهای سبز، فرودگاه خواهند شد و «قراضه‌ها، پس مانده‌ها و خرده ریزها» کنار زده خواهند شد. ویرجینیا وولف خودش بزودی جزء تلفات

جنگ خواهد بود، گرچه به روش ساده و این در محاسبات خودکشی او اظهار نشده بود. عبارتی در گزارش کورنر باعث تبادل نامه‌هایی در «ساندی تایمز» شد، همسر یک اسقف ارشد بود و لئونارد وولف جوابی رک و باوقار نوشت. به نظر می‌آید که خانم وولف از فشار روانی شدیدی در جریان جنگ‌های اول رنج می‌برد و بعد از بهبودی‌اش ترس از برگشت به دیوانگی (جنون) در او تکرار می‌شود. این ترس مخصوصاً در زمانی از تنش آشکار است و همیشه تکمیل رمان را به دنبال دارد. به عبارت دیگر کتشش فکری نگارش میان پرده‌ها و نه کتش جسمی زندگی در زیر بمباران باعث مرگ وی شد. اما کتاب خود تعبیری از جنگ دارد یا مرثیه‌ای از ویرجینیا وولف برای جامعه‌ای که جنگ ویرانش می‌کرد و بنابراین ما برمی‌گردیم به نقطه آغازین. زمانی که بمب‌ها انگلستان را پوشاندند و یکی از میان همه بود. و آنان ضعیف یا ترسو نبودند. بلکه کسانی بودند که برای زندگی در باد و باران سازمان یافته بودند. کتابهای وی نیز برای این عصر جدید نوشته نشده‌اند. اگر کسی بسیاری از آنها را به توالی بازخوانی کند همانطور که من اخیراً کرده‌ام، آن شخص احتمالاً از شخصیت‌ها و احساسات بیشتر تأثیر می‌گیرد تا از بذله‌گویی سرد و تخیل گرم آن کتابها. جهان خارج خود را برای ما واقعی جلوه می‌دهد گرچه هرگز برای مردم در کتابهای او اینگونه نبوده است. اما این غلط خواهد بود اگر راجع به زمانه خود جوری قضاوت کنیم آنگونه که بخشی از تاریخ گذشته است. روزهای دوباره خواهند آمد زمانی که مردم فراغت بیابند تا تصویر وی را از جهان درونی و حس او را از گذشته زنده تقدیر کنند. روح انگلستان اما در پیکر او همیشه زنده خواهد بود. ♦ ♦



Virginia Woolf